Kavoshnameh in Persian Language and Literature **Vol 22, No 50, Autumn 2021**

Application of riddles in Majd Hamgar's poems*

Mohammad Reza Vesal
PhD student in Persian language and literature, Yazd University
Dr. Mohammad Kazem Kahdoui [1]
Professor of Persian Language and Literature, Yazd University

Abstract

Riddle or enigma is a specific genre that has attracted the attention of many Persian composers since old times. The present research deals with the content and structure as well as the formulation of this element in the poems of Majd Hamgar (607-686 A.H) as one of the eminent poets of Yazd during the 7th century. At first, we discussed the function of riddle and enigma and their background in the Persian poetry. Then, based on library research through a descriptive-analytic method, the use of this literary genre is explored in Majd Hamgar's poetry, and the ways of creating riddles are detected. The results of the research show that the poet has some outstanding samples of riddles and enigmas composed through different poetic forms and meters. Majd Hamgar has displayed so much innovation that it makes him a pioneer of riddle writing and a model for the later poets. Among these innovations, one can point to riddles incorporated with enigma. In his chronographs, however, no riddle can be seen, indicating the rare cases of making this kind of chronographs.

Keywords: Riddle, Enigma, Chronograph, Majd Hamgar, Literary criticism,7th century poetry.

* Date of receiving: 2019/8/26 Date of final accepting: 2021/1/11
1 - email of responsible writer: kahdouei@yazd.ac.ir

فصلنامهٔ علمی کاوش‌نامه
سال بیست و دوم، پاییز ۱٤۰۰، شمارهٔ ۵۰
صفحات ۱٤۸-۱۱۱
DOR: 20.1001.1.17359589.1400.22.50.4.8

کاربرد لُغز و معمّا در شعر مجد همگر*

(مقالهٔ پژوهشی)

محمّدرضا وصال
دانشجوی دکتری زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه یزد
دکتر محمّدکاظم کهدویی[۱]
استاد زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

لُغز، چیستان و معمّا از دیرباز مورد توجّه غالب گویندگان فارسی‌زبان بوده‌اند؛ یکی از شاعرانی که توجّه خاصّی به این امر داشته و به قولی، از نخستین کسانی بوده است که با جدّیّت آن را دنبال کرده، مجد همگر (٦٨٦-٦۰۷ هـ. ق.) است. وی نمونه‌های قابل توجّهی از لغز و چیستان و معمّا را در قالب‌ها و اوزان مختلف شعری سروده و با به کاربردن انواع صناعات ادبی و برخی از شگردهای معمّاپردازی و... ، نوآوری‌هایی عرضه داشته که باعث شده است به عنوان طلایه‌دار معمّاسرایان بعد از خود شناخته شود. از نوآوری های او، می‌توان به معمّاهایی که با لغز تلفیق شده‌اند، اشاره کرد. در هیچ یک از تاریخ‌واژه‌ها (مادّه‌تاریخ‌ها)ی وی، مادّه‌تاریخ معمّایی مشاهده نمی‌شود. این امر بیانگر آن است که در قرن هفتم، سرودن مادّه‌تاریخ معمّایی، آنگونه که در قرون بعد توجّه برخی از شاعران را به خود معطوف داشته، رایج نبوده است.

جستار حاضر به بررسی محتوا و ساختار لغز، چیستان و معمّا در اشعار مجد همگر اختصاص دارد که در آن، ابتدا مباحثی دربارهٔ سیر لغز و معمّا و بیان پیشینهٔ آنها در شعر فارسی مطرح گردیده، آنگاه با روش تحلیلی - توصیفی کاربرد این دو مقولهٔ ادبی، همچنین شگردها و شیوه‌های شاعر در سرودن لغز و معمّا در شعر وی بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: لغز، چیستان، معمّا، مادّه‌تاریخ، مجد همگر، نقد ادبی.

---

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰٦/۰٤ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲
[۱] - نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: kahdouei@yazd.ac.ir

۱- مقدّمه

یکی از هنرنمایی‌های موجود در شـعر فارسـی، تعمیه اسـت. تعمیه در لغت به معانی سـتم‌کردن، نابیناکردن، پوشـیدن چیزی را بویژه پوشـیدن معنی بیت را، کلام مشـکل و پیچیده گفتن، گفتن کلامی که معانی آن پوشـیده و ناصریح باشد، معمّا گفتن و... آمده و در اصـطلاح بدیع، به «بیان‌کردن امری به وسـیلهٔ قلب و تصـحیف و تبدیل کلمات یا به وسـیلهٔ رموز و محاسـبات ابجدی که پس از تعمّق کشـف گردد»، اطلاق شـده اسـت صدری، ۱۳۷۸، ۲۹٤).

تعمیه را عدّه‌ای از معاصـران از معانی مستقل شعر فارسی برشمرده‌اند؛ در حالی که برخی آن را از جمله صنایع شعری دانسته‌اند (ر.ک.: رستگار، ۱۳۸۰، ۳۰۸).

تعمیه به دو گونه در شعر فارسی به کار گرفته شده است:

- تعمیه با عنوان لغز و معمّا
- تعمیه در حساب جمّل که می‌توان به آن عنوان تعمیهٔ جمّلی داد (صدری، ۱۳۷۸، ۳۰۸).

البته نوعی دیگر از تعمیه (معمّا) نیز وجود دارد که در آن، مسـائل ریاضـی را به شکل منظوم بیان می‌کنند.

در این پژوهش، با اسـتفاده از روش تحلیلی - توصـیفی بیشـتر به کاربرد نوع اوّل تعمیه یعنی: «لغز، چیسـتان و معمّا» در شـعر مجد همگر پرداخته شده و به نوع دوّم آن تنها در مواردی که مجد همگر از تعمیهٔ ابجدی بهره برده، اشاره شده است.

سـؤال اصلی پژوهش این است که: رویکرد مجد همگر به این مقوله‌ها چگونه بوده و چه شـگردهایی را در سرودن معمّا و لغز و مادّه‌تاریخ و ... به کار گرفته است. در این راسـتا محتوا و سـاختار، همچنین ویژگی‌های بارز لغزها و معمّاهای وی بررسی خواهد شد.

۱-۱- پیشینهٔ تحقیق

در خصوص لغز، می‌توان گفت که تقریباً همهٔ بدیع‌نگاران سنّتی و معاصر، همچنین نویسندگان کتب لغت و... به تعریف لغز پرداخته‌اند: *نخستین بار رادویانی در «ترجمان البلاغه»* (۱۳۹٤) بخشی از فصل ۵۲ کتاب را به الغاز و محاجات اختصاص داده و آن را بر سبیل امتحان گفتن خوش دانسته، سپس چند نمونه از منجیک ترمذی و همچنین از امیر علی پورتگین ذکر کرده است.

رشیدالدّین وطواط در کتاب «حدائق‌السحر فی دقائق‌الشعر» (۱۳۰۸) لغز را همان معمّا دانسته که به طریق سؤال گویند و عجم آن را چیستان خوانند. شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» (۱۳٦۰) در تعریف لغز بسط سخن داده و مشروح‌تر از دیگران به آن پرداخته و گفته است «لغز آن است که معنیی از معانی در کسوت عبارتی مشکل متشابه به طریق سؤال بپرسند و از این جهت در خراسان آن را چیست*آن* خوانند و این صنعت چون عذب و مطبوع افتد و اوصاف آن از روی معنی با مقصود مناسبتی دارد و به حشو الفاظ دراز نگردد و از تشبیهات کاذب و استعارات بعید دور بود، پسندیده باشد و تشحیذ خاطر را بشاید...».

ملّاحسین واعظ کاشفی در «بدائع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار» (۱۳٦۹) در این باره آورده است: «در لغت، چیزی پوشیده را گویند و در اصطلاح، عبارت است از کلامی موزون که دلالت کند برعین شیئی از اشیا، به ذکر خواص و لوازم و حصر صفات و سمات آن...».

تهانوی در«کشّاف اصطلاحات‌الفنون» (۱۲۹۵) لغز را کلامی موزون دانسته که دلالت کند بر ذات شیء با ذکر خواص و لوازم آن شیء... و عجم آن را چیستان نامند. گرکانی در «ابدع‌البدایع» (۱۳۷۷) آورده است: «... اشاره به موصوف مجهول است به بیان صفات او یا اشاره به اسم مقصود». شرف‌الدّین رامی در «حدائق‌الحقایق» (۱۳۸۵) لغز را شبیه معمّا دانسته است که به طریق سؤال باشد. الحلاوی در کتاب «دقائق‌الشعر» نیز نظریّه‌ای

مشابه ارائه نموده و آورده است: «... معنی را به کسوت عبارتی مشکل و طریق سؤال ایراد کنند...» (الحلاوی ،۱۳٤۱: ۷٦).

نصرالله تقوی در «هنجار گفتار» همین گونه تعریف را آورده و اضافه کرده است که «... اوصاف آن را باید ذکر کنند»(تقوی،۱۳۱۷: ۳۲٦). جلال‌الدّین همایی در «فنون بلاغت و صناعات ادبی» لغز را عبارت از چیزی دانسته که «صریح نام نبرند؛ امّا اوصاف آن را چنان برشمارند که شنوندهٔ روشن‌طبع صاحب‌ذوق از شنیدن آن اوصاف پی به مقصود گوینده ببرد» (همایی، ۱۳۷۵: ۳۳۵). نجفقلی میرزا در «دُرّهٔ نجفی» لغز را همین گونه تعریف کرده است: «... ذکر کنند صفات چیزی را و نام آن را نبرند» (نجفقلی میرزا،۱۳٦۲: ۲۰٤). رستگار در «انواع شعر فارسی» در تعریف لغزآورده است: «لغز در لغت به معنی سخن سربسته و پوشیده است و در اصطلاح آن که معنی مورد نظر را به عبارتی مشکل بر طریق سؤال ایراد کنند» (رستگار،۱۳۸۰: ۳۱۸). سیروس شمیسا نیز در این باره، اظهار داشته است: «نوعی شعر که در آن، بدون این که اسم چیزی را ذکر کنند، از اوصاف آن سخن گویند تا خواننده به صرافت طبع، مقصود را دریابد» (شمیسا،۱۳۷٦: ۲۵٦).

میرجلال‌الدّین کزّازی لغز را این گونه تعریف کرده است: «ویژگی‌های چیزی را پوشیده و دیریاب در سروده‌ای بیاورند و باز نمایند به گونه‌ای که آگاهی از آن چیز، در گرو تیزهوشی و باریک‌بینی و خرده‌سنجی باشد»(کزّازی،۱۳۷۳: ۱٦٤). همچنین هدایت در «مدارج‌البلاغه» (۱۳۸۲)، اینجوی شیرازی در «فرهنگ جهانگیری» (۱۳۵۲)، محمّدحسین تبریزی در «برهان قاطع» (۱۳٦۱)، علی‌اکبر دهخدا در«لغتنامه» (۱۳٤۷)، محمّد معین در «فرهنگ معین» (۱۳۵۰)، ناظم‌الاطباء نفیسی در «فرهنگ نفیسی» (۱۳٤۳) و برخی دیگر از نویسندگان کتب لغت نیز به معنی لغوی و اصطلاحی این واژه پرداخته‌اند.

مقالات و کتب مختلفی هم دربارهٔ لغز نگارش یافته است. از جمله:

علی‌اصغر سیدغراب در مقالهٔ «سیر تحوّل و کاربندی چیستان در شعر فارسی» (۱۳۷۹) دربارهٔ سیر تطوّر لغز وچیستان در دورهٔ اوّلیّهٔ شعر فارسی مباحثی را عنوان نموده و یک لغز از منوچهری دامغانی و یک لغز از عنصری را بررسی کرده است. حسن ذوالفقاری درمقالهٔ «ریخت شناسی چیستان‌های منظوم محلّی» (۱۳۹۲) چیستان‌های عامیانه را دسته‌بندی نموده و ویژگی‌های هر دسته را با ذکر نمونه‌هایی مستند ساخته است. غفّار برج‌ساز، در مقالهٔ «چیستان، نخستین تجلّی‌گاه تصویرهای پارادوکسی در شعر فارسی» (۱۳۸۸) ضمن تعریفی مختصر که از چیستان به دست داده، جنبهٔ پارادوکسی برخی از چیستان ها را بیان کرده است. پژوهشگران دیگری نیز به این مقوله پرداخته‌اند که در دنباله به نام برخی از آنان اشاره شده است.

افزون بر مواردی که یاد شد، محمّدجواد بهروزی درکتاب «چیستان در ادبیّات فارسی» (۱۳۷۷) تعداد قابل توجّهی چیستان به همراه جواب آنها را آورده است. همچنین سیّدعلیرضا هاشمی‌فشارکی در «چیستان، مقبول دیروز، مغفول امروز» (۱۳۹۲) نیز نخست مبحث کوتاهی را به تعریف چیستان اختصاص داده و پس از آن تعدادی چیستان را ذکر کرده است. البته مقالات و کتاب‌های دیگری نیز در این باره نگارش یافته که به بعضی از آنها در متن استناد شده است.

در خصوص چیستان‌های محلّی نیز تاکنون چندین مجموعه فراهم شده است ازجمله: امام اهوازی در «چیستان‌نامهٔ دزفولی» (۱۳۷۹)، سعیدی در «چیستان های هرمزگان» (۱۳۸۷) و برخی از دیگر نویسندگان، بعضی از چیستان های عامیانهٔ رایج در منطقه ای معیّن را مطرح کرده اند؛ امّا مؤلّفان اینگونه کتاب ها تنها به جمع‌آوری چیستان‌های عامیانه و گاه در مواردی بسیار اندک به چیستان‌های ادبی پرداخته‌اند و دربارهٔ ویژگی‌ها، ساختارشناسی و محتوای چیستان‌ها و... حرفی به میان نیاورده‌اند.

موضوع معمّا نیز مانند چیستان در بیشتر کتب بلاغی و لغت و... مورد بحث قرار گرفته است؛ امّا برخلاف چیستان که نخستین بار در کتاب «ترجمان‌البلاغه» مطرح شده

بود، *معمّا نخستین بار در کتاب «حدائق‌السحر فی دقائق‌الشعر»* مطرح و چنین تعریف شده است: «این صنعت چنان باشد که شاعر نام معشوق یا چیز دیگری در بیت پوشیده بیارد امّا به تصحیف امّا به قلب امّا به حساب امّا به تشبیه امّا به وجهی دیگر و آن، چنان باشد که از طبع نیک دور نباشد و از تطویل و الفاظ ناخوش خالی بود و این صنعت آن را شاید که طبع‌های نقّاد و خاطرهای وقّاد را به استخراج آن بیازمایند» (وطواط،۱۳۰۸، ۷۰).

علاوه بر رشیدالدّین وطواط، نویسندگان دیگری نیز در تألیف خود به این موضوع پرداخته اند؛ از جمله:

شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» (۱۳۷۳)، علی‌بن‌محمّد الحلاوی در «دقائق الشعر» (۱۳٤۱)، گرکانی در «ابدع‌البدایع» (۱۳۷۷)، رامی تبریزی در«حدائق‌الحقایق» (۱۳٦۲)، سیروس شمیسا در «انواع ادبی» (۱۳۷٦)، جلال‌الدّین کزّازی در «بدیع» (۱۳۷۳)، واعظ کاشفی در «بدائع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار» (۱۳٦۹)، رضاقلی‌خان هدایت در «مدارج‌البلاغه» (۱۳۸۲) و... هر کدام به نوعی تعریفی از معمّا به دست داده‌اند که تعاریف آنان همانند یکدیگر است و به سبب پرحجم‌شدن مقاله تنها به متن برخی از آنها اشاره شده است.

تحقیقاتی که دربارهٔ معمّا صورت گرفته نیز همان وضعیّت چیستان را دارد؛ بدین معنی که پژوهشگران، موضوع معمّا را به صورت کلی در شعر فارسی بررسی کرده‌اند و بیشتر پژوهش‌ها مربوط به دوران اوج رواج معمّا یعنی قرن‌های نهم و دهم است.

با وجود تحقیقات گسترده ای که به بخشی از آنها اشاره شد، تاکنون پژوهشی علمی و جامع دربارهٔ سیر تطوّر، محتوا و ساختار معمّا و لغز در شعر شاعران یک منطقهٔ خاص و یا شاعران به شکل منفرد صورت نگرفته است. تنها پژوهشی که در این باره به طور اختصاصی انجام یافته، مقالهٔ «بررسی سبک‌شناسی محتوایی و ساختاری معمّا، لغز و چیستان در دیوان عثمان مختاری» نوشتهٔ «علی‌اصغر باباصفری و پروین ضیا خدادادیان»

اســت که آن هم به دلیل نبود معمّا در دیوان عثمان مختاری، تنها چیســتان به عنوان یک شاخصهٔ سبکی، از لحاظ محتوا و ساختار بررسی شده است.

مقالهٔ حاضــر برای نخستین بار به بررسی مقوله‌های لغز (چیستان) و معمّا در شعر مجد همگر، سرآمد شاعران یزد در قرن هفتم، پرداخته است.

۲- بحث

آنچه تحت عنوان های لغز و معمّا در کتب ادبی فارسی یاد شده، بیان مفهوم و مقصودی است به طور غیرصریح و با ذکر خواصّ یا صفات و یا علایمی که شنونده یا خواننده را به تفکّر وا دارد تا بتواند شیء یا موضوع مورد نظر را تشخیص دهد (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰، ۱۵).

ظـاهراً، لغز و معمّـا در بدو امر یکی بوده و با یکدیگر تفاوتی نداشـــته‌اند، چنانکه بعضــی از شــاعران، لغز خود را معمّا یا به عکس معمّای خود را لغز نامیده اند[1] و برخی از نویسندگان مانند رشیدالدّین وطواط نیز بین آن دو فرقی قائل نشده و تصریح کرده‌اند که «لغز همان معمّاست....» (وطواط، ۱۳۰۸، ۷۰) امّا بتدریج، هر یک، صورت جداگانه‌ای یافته و عنوان مستقلی پیدا کرده است.

یوســفی بر این عقیده اســت که لغز در آغاز صورتی نسبتاً ساده و آسان فهم داشته، بتدریج به صــورتی دشوارتر و پیچیده‌تر درآمده و معمّا نام گرفته یا شاید به موازات هم پدید آمده اســت (یوســفی، ۱۳۷۱، ۱۱۵). در این جستار سعی شده است که دو موضوع لغز و معمّا تا حدی به طور جداگانه بررسی شود.

۲-۱- لُغَز[2]

از مجموع تعاریفی که برای لغز کرده‌اند، دریافت می‌شــود که گوینده یا طرح‌کنندهٔ لغز با پنهان‌داشــتن مقصود خود به معرفی و توصیف خصوصیّات و کیفیّت‌هایی از امر یا شیء

مورد نظر می‌پردازد تا مخاطب از طریق این توصیف‌ها به مقصود او پی ببرد. در حقیقت هدف از طرح چیستان به تلاش واداشتن ذهن مخاطب و در نتیجه افزایش لذّت حاصل از کشف آن است؛ بنابراین در چنین مقوله‌ای تلاش می‌شود ذهن مخاطب مدّت بیشتری به فعالیت بپردازد و مسیر طولانی‌تری را برای کشف طی کند. این موضوع باعث شده است که گاهی بعضی از لغزپردازان به سوی پیچیده‌تر کردن آن تمایل پیدا کنند.

مایل هروی ضمن اشاره به این مطلب انتشار بسیاری از شرح لغزها مانند «شرح لغز کافیه»، «شرح لغز کشاف»، «شرح لغز قانون» و ... را ناشی از همین امر دانسته است (مایل هروی،۱۳٦۰، ۷۵). استفانوا (Stefanova) چیستان را یک پدیدهٔ روانشناختی که مخاطب را برای نگاه به دنیا از یک منظر جدید آماده می کند، به شمار آورده است. وی این «نگاه جدید» را ورود به زبان استعاری و رفتن از سطح عقلانی روزمره به سطحی سمبولیک و حتّی بالاتر و سپس بازگشتن به دنیای عقلانی روزمره و آوردن پاسخ‌های جدید دانسته و بر این باور است که مهم‌ترین عنصری که در این نگاه جدید وجود دارد، یک معنا (meaning) است و این معنا همان تجربه‌کردن نمونهٔ نخستین (=کهن‌الگو) (archetype) است (استفانوا، ۱۳۸۷، ص ۱۵۳). همچنین، برخی از پژوهشگران لغز را مانند اسطوره، افسانه، قصه، ضرب‌المثل و... از نخستین آفرینش‌های هنری ذهن بشر می‌دانند که از کهن‌ترین زمان، در میان همهٔ اقوام ابتدایی و مردم جامعه‌های سنّتی و صنعتی به چشم می‌خورد و تقریباً در همهٔ زبان های دنیا وجود دارد. بنا به گفتهٔ امام اهوازی چیستان یک ژانر جهانی است زیرا که افزون بر ادب فارسی در ادبیّات عربی، عبری، یونانی، لاتینی و انگلوساکسون و ... نمونه‌های متعدّدی از آن را می‌توان یافت (امام اهوازی، ۱۳۷۹، ۲۱).

۲-۲- سیر تطوّر لغز و چیستان در شعر فارسی

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، پژوهش‌هایی که دربارهٔ لغز صورت پذیرفته، بیانگر آن است که لغز از قدیم‌الایام در ایران کاربرد داشته است. خالقی‌مطلق آن را از قالب‌های مشهور شعر آریایی به شمار آورده است (خالقی‌مطلق، ۱۳۵٦، ٦۷۳).

ویندفوهر (Windfuhr) لغز را مشخصهٔ شمار زیادی از متون فارسی میانه دانسته و برای نمونه به عبارات آغازین «درخت آسوریک» و حدود پنجاه پرسش موجود در متن دایرةالمعارف‌گونهٔ «داناگ و مینوگ خرد» (دانا و مینوی خرد) و همچنین رسالهٔ «یوشت فریان و اَخت» » اشاره کرده است (ویندفوهر، ۱۳۸۹، ۳٦۵).

در دورهٔ اسلامی نیز لغز از همان ابتدای سرودن شعر فارسی (دری)، در شعر رودکی و در اشعار برخی از شاعران هم‌روزگار او و همچنین شاعران پس از او انعکاس یافته است. امّا در قرن ششم، مورد توجّه جدّی گویندگان قرار گرفته و بیش از پیش اهمّیّت پیدا کرده است تا جایی که اکثر قریب به اتّفاق بلکه تمام شعرای این قرن لغزهایی در موضوع‌های مختلف به نظم درآورده‌اند. علّت این امر را صاحب‌نظران، متفاوت ذکر کرده‌اند.

مؤتمن بر این باور است که شاید از دلایل روی‌آوردن شاعران به لغز و معمّا تکراری‌بودن معانی و مضامین مدح در قصاید مدحیّه بوده است (مؤتمن، ۱۳٦٤، ٦۱). این پژوهشگر همچنین ترقّی و تدنّی و سیر تکاملی و مشخّصات ادبی و اصولی لغز را با پیشرفت یا رکود فنّ قصیده و تحوّلات آن توأم دانسته و گفته است که بعد از قرن ششم که قصیده اهمّیّت خود را از دست داده، لغز نیز از اعتبار افتاده و در دورهٔ بازگشت که قصیده‌سرایی بار دیگر رونق و رواج یافته لغز نیز همدوش آن اعتبار جدیدی پیدا کرده است (مؤتمن، ۱۳٦٤، ۳۳۳).

البته لغز در ایرانِ عصر حاضر نیز کاربرد خاصّ خود را دارد و شاعران معاصر گاهی از طریق چیستان مطالب خود را بیان داشته و حتّی با این وسیله به طرح مسائل و مشکلات اجتماعی هم پرداخته‌اند.

۲-۳- معمّا

در تعریف معمّا مباحث گوناگونی عنوان شده است؛ از جمله اینکه: معمّا در لغت، پوشیده را گویند (صدری، ۱۳۷۸، ۲۹٤) و در اصطلاح عبارت است از کلامی که دلالت کند بر اسمی از اسامی، به فنون دلالت لفظی و صنوف اشارات حرفی (واعظ کاشفی،۱۳٦۹، ۱۲٦). به عبارت ساده‌تر «معمّا، شعر و به تعبیر دقیق‌تر نظمی کوتاه است که سراینده با به کارگیری شیوه‌ها و شگردهایی چون حساب جمّل (ابجد)، تصحیف و قلب و ... نام کسی یا چیزی را نهان دارد و خواننده پس از تأمل بسیار به دریافت آن نایل گردد» (دادبه، ۱۳۹٤، ۵۵). چنانکه در بیت زیر از قاضی میرحسین میبدی، نام «حسام» به گونهٔ معمّا طرح شده است:

از حسن بی حد تو، ای نازنین شمایل عاقل شده است مجنون، مجنون شده است عاقل

(نصرآبادی، ۱۳۷۹، ۷۷٦)

طریقهٔ حل معمّا

حسن بی حد: حسن بدون حرف پایان. «ن» حرف پایانی حذف می شود و تنها «حس» باقی می‌ماند.

عاقل شده است مجنون: عاقل که عقل از آن برود، تنها «ا» باقی می‌ماند. مجنون شده است عاقل: مجنون که جنونش برود، تنها «م» باقی می‌ماند. اگر این حروف به هم بپیوندند، اسم «حسام» حاصل می شود.

معمّاگویی را از دو دیدگاه مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند:

الف) دیـدگاه منفی: طبق این دیـدگاه، که می‌توان از آن به نگرش از منظر بلاغت تعبیر کرد، معمّـا یکســره بی ارزش و از هرگونـه ظرافـت شـــاعرانه خالی و «بی روح ترین موضـوعات شـعری اسـت که جز حاصـل بیکاری و تفنّن‌جویی ذهن‌های تکّلف‌پسـند نیسـت» (غلامرضایی، ۱۳۷۷، ۳٦۰) و پرداختن به آن کاری عبث و وقت‌گیر و خارج از ذوق شـعری اسـت و این ارزش را ندارد که انسان عمر خود را برای سرودن آن صرف نماید.

کسـانی که از این دیدگاه به موضـوع معمّا نگریسـته‌اند، به قدری معمّا در نظرشـان مطرود است که حتّی آن را قابل طرح در کتاب نمی‌دانند. از جمله جلال‌الدّین همایی در «فنون و صـناعات ادبی» اشاره کرده است که اگر قصد بیان اصطلاحات برای دانشجویان نبود، من هرگز معمّا را جزو صـنایع بدیع نمی‌آوردم (همایی، ۱۳۷۵، ۳٤٤). مایل هروی نیز سرودن معمّاهای پیچیده و حل‌ناپذیر را ناشی از ناآشنایی برخی از شاعران نسبت به درون‌مایه‌های شعر دانسته‌اند (مایل هروی، ۱۳٦۰، ۷۳).

ب) دیدگاه مثبت: طبق این دیدگاه که می‌توان از آن به نگرش از منظر حماســـی تعبیر کرد، معمّا ارزشـمند اسـت. زیرا در برخی از حماسه‌های کهن، از جمله ابزارهایی است که قهرمان داسـتان علیه دیوان به کار می‌گیرد و یا وسیله‌ای است که با آن هوش قهرمان داسـتان سـنجیده می‌شـود (دادبه، ۱۳۹٤، ٥٦).شـمیسـا به دلیل این که در حماسـه‌ها و تراژدی و رمانس های کهن یکی از موتیف ها این بوده است که قهرمان باید معمّاهایی را حل کند، ژرف ساخت معمّا را حماسه دانسته است (شمیسا، ۱۳۷۸، ۲٥٥).

غیر از ویژگی حماســـی یاد شـــده، جنبه های ســـرگرمی و تعلیمی معمّاگویی و معمّاشـکافی و کارکردهای اجتماعی آن نیز مورد توجّه صـاحب‌نظران قرار گرفته است. چنـانکـه الکســـاندر بلدروف (Alexander Beldorof) در مقدمهٔ «بدائع الوقایع» اثر واصفی هروی به این موضوع اشاره کرده و آن را ستوده است (واصفی،۱۳٤۹، ۳).

زرین‌کوب نیز به جنبهٔ سـرگرمی معمّا اشـاره کرده و علّت روی‌آوردن به معمّا را همین جنبهٔ سـرگرم‌کنندگی آن دانسته است (زرین‌کوب، ۱۳۷۱، ۱۷۲). فرشیدورد لغز و معمّا و مادّه‌تاریخ را در کنار هجو، مدح، عرفان و... از گروه شـعر غنایی دانسته، ولی در ادامه، اشاره کرده است که چیستان، معمّا، لغز و مادّه تاریخ را شعر تعلیمی نیز می‌توان به شمار آورد (فرشیدورد، ۱۳٦۳، ٦٦).

پژوهشـگر دیگر، توجّه شعرایی چون شرف‌الدّین علی یزدی و جامی و امیر علیشیر به معمّا را دلیلی دانسته است که نشان می‌دهد خواصّ شعرا نیز به این گونه از جنبه‌های مثبت معمّا بی‌التفات نبوده‌اند (یار شاطر،۱۳۸۳، ۲۳۹).

۲-٤- سیر معمّاگویی در شعر فارسی

معمّاگویی از قدیم‌الایام در شـعر فارسـی رواج داشـته است[٤]. امّا عمدهٔ رواج آن از قرن هشـتم بوده و در عصـر تیموری به اوج خود رسـیده اسـت. این موضوع که از آغاز به صـورت تفنّن در شـعر ظهور کرده، در میانهٔ قرن هشـتم و در دورهٔ تیموری به شیوه ای مقبول بدل شـده است، به طوری که یکی از معیارهای مهارت و استادی، حدّت ذهن و سـرعت انتقال قرار گرفته و شاعران بسیاری را به خود مشغول داشته است. حتّی برخی از شاعران آن را فنّ عمدهٔ خود در شاعری قرار داده و «معمّایی» تخلص کرده‌اند.

گزارش های زیادی دربارهٔ اشـتغال شاعران به فنّ معمّا در تذکره ها ضبط شده است کـه یارشـاطر علّت آن را ناشـی از تعلّق خاطر شـعرا به مضـمون یابی و تکلّف و باریک‌اندیشـی و نبود ابداعات عالی‌تر دانسـته اسـت (یارشاطر،۱۳۸۳، ۲۱۳). امّا شفیعی کدکنی دربارهٔ این رویکردِ وسـیع به معمّا نظر دیگری دارد و بر این باور اسـت که گویا امنیّتی که چندی پس از هجوم مغول و تیمور پدید آمده، سـبب شـده اسـت تا مردم از آسـایش نسبی برخوردار شوند و در نتیجه ساعات فراغت خود را صرف حلّ معمّا کنند (شفیعی، ۱۳۸۲، ۲۳).

بعضـــی نیز دربـارهٔ توجّه به معمّاگویی گفته‌اند که این نکته چه خوب باشـــد چه ناخوب، یکی از پسـندهای فرهنگی دو سه قرن سرزمین‌های فارسی‌نشینان تلقی می‌شده و شـــاعر آن دوره برای اینکـه توانـایی و قـدرت خود را بنمـایـاند، به جوانب معمّا و معمّاگویی توجّه می‌کرده است» (مایل هروی،۱۳٦۱، ۲۳).

دربـارهٔ ســـیر معمّا در قرن های نهم و دهم، علاوه بر رواج معمّا، مطالعه، تحقیق و تدوین این فن نیز سـخت مورد اسـتقبال قرار گرفته اسـت (میرانصـاری،۱۳۹٤، ۷۳۳) و جلال‌الدّین همایی که از مخالفان معمّاگویی به شـــمار می‌رود، معتقد اســـت که «بعد از قرن دهم هجری کم‌کم از رغبت شـعرا و ارباب ادب به معمّاسازی و حل معمّا کاسته و آن بســـاط برچیده شـــد ...» (همایی، ۱۳۹۱، ۳۳۸). علّت این کاهش رغبت به معمّا، را می‌توان ورود سـبک هندی و پیچیدگی مفاهیم و مضامین آن به شعر فارسی دانست که خود به خود بخش عظیمی از علّت وجودی معمّا از بین رفته اســـت (مقدســـی،۱۳۷٦، ۱۲۵۷).

۲-٤- رویکرد مجد همگر به لغز و معمّا

۲ـ ٤ ـ ۱ـ معرفی **مجد همگر**

خواجه مجدالدّین هبةالله بن احمد همگر (٦۸٦-٦۰۷ ق.) از شـاعران اسـتاد و مشـاهیر گوینـدگـان قرن هفتم هجری اســـت. زادگـاه وی در کتـاب‌هـای تـاریخ گزیـده (مســتوفی،۱۳۳۹، ۷۵۰)، حبیب‌السـیر (خواندمیر،۱۳٦۲، ۱۱۷) ، جامع مفیدی (مســتوفی بافقی، ۱۳٤۰، ٤۲۲)، روز روشن (صبا،۱۳٤۳، ٦۰٦) و ... یزد ذکر شده است امّا برخی از نویسندگان او را فارسی یا شیرازی دانسته‌اند. «و این از آن است که وی قسمت اعظم از زندگی خود را در شـــیراز گذرانده و شـــاعر معروف دربار اتابکان فارس بوده اســـت» (نفیســی، ۱۳۹۰، ۳۹۰). وی ظاهراً پس از کسب کمالات در جوانی از یزد بیرون آمده و مدّت‌ها در دربار اتابکان سلغری فارس به سر برده و ملک‌الشعراء دربار آنان بوده است؛

پس از برچیده شـدن حکومت اتابکان، به قراختائیان کرمان و پس از آن در اصـفهان به خاندان جوینی پیوسـته اسـت؛ چنانکه از اشـعارش بر می آید زمانی حکمرانیِ موصل و چندی مقام وزارت نیز داشـته است (نفیسی،۱۳۹۰، ۳۹۳؛ صفا ،۱۳۷۳، ٥۲٤) سرانجام به گفتهٔ بدر جاجرمی، در ۱۷ صفر سال ٦۸٦ هـق. در اصفهان درگذشته است[۵].

دربارهٔ همگر گفته شـده اسـت: «او بیشـتر به سـبک شاعران خراسان در قرن ششم تمایل داشته و تا حدّی دارای همان وسعت اطلاع از زبان پارسی (دری) و همان ذوق و مهارت در آوردن ترکیبات درست و زیبا بوده است» (صفا، ۱۳۷۳، ۵۳۵). در اشعار وی، هم تتبّع از قصـیده‌سـرایان قرن شـشم مانند سنایی و ابوالفرج رونی دیده می‌شود و هم غزل‌هایی که به شـیوهٔ سعدی سروده است. وی علی رغم شهرت و نفوذی که در دوران زندگی خود داشـته و در فصـاحت و جزالت و انسـجام و روانی و عذوبت، بسیار توانا بوده، نام جهانگیر سعدی او را در حجاب افکنده و در پس پردهٔ فراموشی نشانیده است (نفیسی،۱۳۹۰، ۳۸۸).

۲-٤-۲- بررسی لغزها و معمّاهای به کار رفته در شعر مجد همگر

مجد همگر، از جمله شـاعرانی اسـت که علاوه بر سـرودن چیسـتان‌های متعدّدی که نمونه‌های آن ذکر خواهد شـد، در سـرودن معمّا مبتکر بوده است. مرحوم نفیسی، مجد همگر و امامی هروی را نخسـتین شـعرای ایران می‌داند که معمّا را به طرزی که پس از آن مخصـوصـاً در قرن نهم، بسـیار متداول شده است و شعرایی مانند شریف معمّایی و جامی و شـرف‌الدّین علی یزدی و دیگران در آن ورزش کرده‌اند، سـروده‌اند (نفیسـی، ۱۳۹۰، ٤۰۳). ابتکار معمّا و همچنین تنوّع موضـوعی لغزها و معمّاهای موجود در دیوان مجد همگر، وی را به شاعری شاخص در این زمینه تبدیل کرده است.

در دیوان مجد[٦] موارد متعدّدی از لغز و معمّا دیده می‌شود که بیشتر در قالب قطعه سروده شده و تعدادی هم در ابتدای چند قصیده آمده‌اند و تنها دو نمونه از معمّاها در قالب رباعی است.

یکی از زیباترین لغزهای مجد همگر لغز ۲۳ بیتی «اشک» است که در ابتدای قصیدهٔ مدحیهٔ ۱۱۱ بیتیی که مجد آن را بالبداهه در مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی سروده آمده است. این لغز با این بیت شروع شده است:

چیست آن گوهر که می‌زاید ز دو دریا روان صورت او دُرّ، ولیکن باشدش از جزع جان
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ۳۳٤)

که پس از توصیفات و تشبیهات گوناگون، کلمهٔ «اشک» را در بیت تخلص (بیت ۲۳) آورده و سپس به مدح پرداخته است:

من به فرّ شه یکی تدبیر سازم تا دگر ناید اندر چشمم این«اشک» فضولی هر زمان
(همان، ۳۳٦)

از دیگر لغزهای مجد، لغزی ۱۸ بیتی دربارهٔ «گیسو» است که در ابتدای قصیدهٔ مدحیهٔ ٤۲ بیتی آمده (همان، ۳۷۲-۳۷۰) و مجد بدون آوردن کلمهٔ چیستان، گیسو را مورد خطاب قرار داده است (مانند منوچهری دامغانی که در لغز معروف خود، شمع را مخاطب ساخته است).

۲-٤-۳- شگردهای مجد در طرح لغز و معمّا

الف) بدیهه‌سرایی

«بدیهه‌سرایی بنا بر طبیعت خود که از سر شتاب و تحت تأثیر رویدادهای خاصّی شکل می‌گیرد و به کوتاهی بیان می‌شود، معمولاً قالب‌های کوتاه می‌طلبد؛ به علاوه، شاعر با همهٔ مهارتی که دارد کمتر مجال انتخاب قوالب بلند می‌یابد» (هیأت ویراستاران دایرةالمعارف، ج۱۱، ۱۳۸۵، ٦۰۳). امتیاز ویژهٔ مجد، که از توانایی او در سخن حکایت

دارد، بدیهه‌سرایی اوست؛ وی در سرودن قصاید و قطعات متعدّد از جمله قصیده‌ای ۱۱۱ بیتی که با لغز ۲۳ بیتی آغاز، و مادّه تاریخ نیز در آن ذکر شده، این توانایی ویژهٔ خود را به اثبات رسانده است و در ضمن نوعی مفاخره نیز داشته و تحدّی نموده است.

این نه نظمی شاهوار است این کمین را تحفه‌ای است
کز رهی دیدی **بدیهه** پیش تخت اندر عیان
گو بیارد هر که خواند این چنین ابیات را
خان‌های خسروانی پر ز گنج شایگان
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ۳٤٦)

او همچنین در قطعه‌ای ۱۵ بیتیِ اقتراحی نیز، چیستانی معمّایی(= لغز تلفیقی) به طور ارتجال مطرح ساخته است:

فرموده اقتراحی صاحب علاءالدّین[۷] آن کاو به کلک کار جهان را دهد نظام...
از طبع تند و تیز گرفتم به **ارتجال** از روی لطف، همچو هوا قطره از غمام
(همان، ٦٦۲)

که دربارهٔ «گندم» است و در آن آرایهٔ حسن طلب را نیز به کار گرفته:

ما راست زین متاع گرانمایه مبلغی در ذمّت وکیل وزیر کریم وام...
(همان، ٦٦۳)

ب) آوردن لغز و معمّای تلفیقی

از دیگر شگردهای مجد همگر که تا کنون کسی به آن اشاره نکرده، این است که گاهی لغز را به معمّا آمیخته است؛ بدین معنی که در یک شعر، ابتدا معمّایی را طرح کرده، سپس منظور خود را در چند بیت توصیف نموده است؛ البته واعظ کاشفی در مبحث لغز، این نکته را چنین بیان کرده است که: «یک سخن را، به دو اعتبار، هم معمّا توان شمرد، هم لغز و آن از حسنی خالی نباشد» (واعظ کاشفی، ۱۳٦۹، ۱۲۹).

نمونهٔ زیبای این عملکرد را می‌توان در قصیده‌ای که در مدح نجیب دامغانی سروده، مشاهده کرد. وی در تشبیب این قصیده ابتدا «گیسو» را مخاطب ساخته، ضمن برشمردن اوصاف آن با به کار بردن تشبیه‌های مختلف، نام مورد نظر را به صورت معمّا چنین بیان کرده است:

شش بر سر لفظ قلب گل نه کاندر لغت دری تو آنی
(همان، ۳۷۱)

(گل = گ+ل. حرف لام به حساب ابجد معادل «سی» است که قلب آن «یس» می‌شود. اگر حرف «و» که معادل شش است، به آن اضافه شود، لفظ گیسو حاصل خواهد شد).

همچنین در قطعه‌ای تقاضایی، خواستهٔ خود را نخست در دو بیت به گونهٔ معمّا مطرح ساخته و سپس در هفت بیت به توصیف شیء مورد نظر پرداخته است (در ادامهٔ مقاله ذیل تقاضا به آن اشاره شده است).

ج) آوردن پاسخ به کنایه یا تصریح

مورد دیگری که می توان از شگردهای برجستهٔ مجد برشمرد، آوردن پاسخ لغز به کنایه یا به تصریح است:

گر جز ز حضرت تو کنم التماس آن خلقم اگرچه نیست بدرّند «**پوستین**»
(همان، ٦٦١)

که در لغز «پوستین» است.

یا در لغز اشک:

من به فرّ شه یکی تدبیر سازم تا دگر ناید اندر چشمم این «اشک» فضولی هر زمان
(همان، ۳۳۸)

که پس از برشـمردن اوصـاف شـیء مورد نظرِ خود در نهایت نام آن را ذکر کرده است.

د) طرح معمّای ابجدی

در قصـیده‌ای که در مدح خواجه شـمس‌الدّین، صـاحب دیوان جوینی، سـروده لفظ «صاحب دیوان» را با نایب «نبی بحق» یکسان و برابر ۱۷۲ دانسته است[۸].

اگـر تـو نـیسـتـی آن نـایـب **نـبـیِّ بحق** بـه سـعی تو نشـدی خـانـهٔ هـدا آبـاد...
لطیفـه‌ای ز حسـاب جمـل مراسـت چنـان کز این دو لفظ برآیـد **صـد و دو بـا هفتاد**
ز لفظ «صـاحـب دیوان» همین برآیـد عقـد در این تسـاوی، انصـاف بنـده بـایـد داد
(همان، ۲۲٤)

در قصـیدهٔ دیگری که در مدح سـعد بن ابوبکر سـروده، به ارزش عددی «سعد بن بوبکر» که برابر با «۳٦٤» می‌شـود اشـاره نموده و آرزو کرده اسـت که عمر ممدوح، به اندازهٔ ارزش عددی کلمهٔ «سعد» یعنی «۱۳٤» سال باشد.

اندر حساب **سیصد و شصت و چهار** عقد نـام مـبـارکش کـه بمـانـاد در جلـال
در فـال همچنین بـه برآیـد کـه عمر او باشـد چو عقد نام صد و سی و چار سال
(دیوان، ۲۹۳)

بیشـتر معمّاهای مجد با اسـتفاده از حساب ابجد سروده شده است مانند این رباعی دربارهٔ هدهد:

مرغی کـه بـه کوه جـای گیرد یـا دشـت نامش به حسـاب جمله آمد ده و هشـت
هـر چـار حـروف نـامش ار قلـب کنی هرچند که هجده اسـت حالی ده گشـت
(دیوان، ٦٦۳)

۲-٤-٤- بررسی محتوایی لغزها و معمّاها

۲-٤-٤-۱- اهداف لغز و معمّاسازی

الف) نوآوری در **مدح**: پیش از این اشاره شد که از دلایل روی آوردن شاعران به لغز و معمّا، نوآوری در مضامین و معانی مدح بوده است و شاعران درباری برای گیراترشدن شعر خود، به طرح چیستان و لغز و معمّا روی می‌آورده‌اند. مجد همگر نیز در چند قصیده و قطعهٔ مدحی، به طرح چیستان و معمّا مبادرت ورزیده است. از جمله:

در قطعهٔ ۲۳ بیتیی که در مدح خواجه شمس‌الدّین جوینی سروده، شعر خود را با مدح آغاز کرده و پس از آن ملتمس خود را درخواست نموده است؛ آنگاه در پایان، متذکّر شده که منظور از سرودن قطعه، مدح بوده است نه تقاضا:

ایا به مدح سزاوار مشمر این مدحم　　برای جذب خسی همچو کهربا را کاه
غرض **مدیح** تو ام بود اندر این قطعه　　وگرنه فارغم از برگ راه و ساز سپاه
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ٦٥٧)

همچنین در قصیده‌ای در مدح سعد بن ابوبکر بن سعد زنگی که بیشترین مدایح مجد در ستایش اوست و ممدوح سعدی نیز بوده است، ابتدا، لغزی ۲۳ بیتی سروده، آنگاه چنین تخلص کرده است:

من مبارک نام شه را بهر دفع این بلا　　بر عقیق دیده بنگارم به الماس بیان
سعد بن بوبکر بن سعد اتابک زنگی آنک　　آفتابی کامکار است و سپهری کامران
(همان، ۳۳۸)

و در قصیده‌ای مقتضب نیز سعد بن ابوبکر را ستوده و چند معمّا از جمله دو معمّای ابجدی به نام وی طرح کرده و در پایان نام پدر سعد و خود سعد را آورده است.

بوبکر سعد و سعد ابوبکر را شناس　　این است فال خوبت و کوتاه شد مقال
(همان، ۲۹٤)

یا در لغز گیسو این گونه لغز را به مدح پیوسته و به اصطلاح، تخلّص کرده است:

آشـــفـتـه و تـیـره‌ای و دلـگـیـر چـون خـط نـجـیـب دامـغـانـی
آن بـحـر مـکـارم و مـعـالـی و آن کـان لـطـافـت و مـعـانـی
(همان، ۳۷۱)

و یا در لغز گونه‌ای که در مدح افتخار قزوینی سـروده، در هشـت بیت اوصـاف ممدوح را برشمرده و در بیت پایانی نام وی را آورده است:

گـفـتـم از نـام او نشـان ده گفـت: افـتـخـار افـتـخـار قـزویـنـی
(همان، ٦٤٥)

ب) تقاضا (حسن طلب)

شش حرف، التماس من است از سخای تو کامروز هفت عضـو رهی شـد بدان رهین
... گر جز ز حضـرت تو کنم التماس آن خلقم اگرچـه نیسـت بـدرّند «پوسـتین»
(همان، ٦٦١)

که در این قطعهٔ تلفیقی، «پوستین» درخواست کرده است.

مـا راسـت زین متـاع گرانمـایـه مبلغی در ذمّـت وکـیـل وزیـر کـریـم وام
(همان، ٦٦٣)

که از ممدوح، « گندم» خواسته است.

ز لطف شامل تو التماس من چیزی است کـه از دو نـام دو چیز رفتـه در افواه...
(همان، ٦٥٦)

در این قطعهٔ تلفیقی، « خرگاه» درخواست کرده است.

ج) نصیحت

بسـیاری از چیستان‌ها از مقولهٔ اندرز به شمار می‌روند و پاسخ آنها متضمن نتیجه‌ای اخلاقی اسـت (تفضلی، ۱۳۷۸، ۲۵٤). ریشهٔ واژهٔ چیستان در زبان‌های انگلیسی، فرانسه،

آلمـانی و یونـانی، نیز به معنی پند و اندرز اســـت (امام اهوازی، ۱۳۷۹، ۱۹). در دیوان مجد، مواردی چند از این دست وجود دارد؛ از جمله:

مرد چون قلـب نـام خویش انـدوخت　　انـدر ایـن دور مـحـتشـــم گـردد
چون از این رمز گشـــت خـالی مرد　　فـتـح نـامش ز غصـّـه ضـــمّ گردد
(همان، ٦٦٣)

د) مفاخره

اشـعار مفاخره آمیز مجد بر دو گونه اسـت: یک دسـته اشـعاری که به اصـل و نسب و گوهر خود افتخار می کند و دستهٔ دیگر اشعاری است که در آنها به شعر و هنرهای خود بالیده است. مفاخره‌هایی که در لغز و معمّا مطرح ساخته، از نوع دوم است:

من برانگیزم معانی هین[9] که یابد رمز این؟　　من بپردازم ســخن هان تا که داند ســر آن؟
(همان، ٣٤٧)

۲-٤-۵- جنبه های بلاغی

تشـبیه و استعاره و ایهام، تشخیص، تضاد و تعجب، از جمله صناعاتی هستند که عموماً در چیســتـان و معمّا به کار می روند، مجد همگر نیز به این گونه آرایه ها و زیبایی های لفظی و معنوی بیشـترین توجّه را نشـان داده و در سـروده‌های خود به طور افراط، به التزام معانی باریک و اسـتفاده از اسـتعارات و تشـبیهات دقیق روی آورده اسـت. وی آرایه‌های زیادی را با انگیزهٔ هدایت مخاطب به سـوی شناخت و تشخیص جواب لغز یا معمّا به کار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) اسـتعاره: بیشـترین آرایه ای که در لغزها و معمّاها به کار گرفته شده، استعاره اسـت. اصولاً یکی از ویژگی‌های ذاتی چیستان‌های فارسی، صریح بیان نشدن و استفاده از استعاره در آنها است.

بسامد ابیاتی که مجد، آرایهٔ استعاره را در آنها به کار گرفته زیاد است. برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌شود:

حصاری چیست سنگین و مدوّر　　شبه رنگ و کمرش الماس پیکر
به بالای حصار ابری دخان‌رنگ　　به زیر آن حصار انبوه لشکر
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ٦٦۰)

این لغز دربارهٔ «دیگ» غذایی که روی اجاق پر از آتش نهاده باشند، سروده شده است. لشکر انبوه که در بیت سوّم توصیف شده، استعاره از آتش است؛ پس از آن، ترکیب «اهل حصن» آمده که استعاره از غذای در حال جوشِ داخل دیگ است.

چو تاب حربشان در قلعه گیرد　　بنالند اهل حصن از شور و از شر
برآیند از سر کین تا به باره　　خروشان یکسر و جوشان چو تندر...
(همان، ٦٦۰)

ب) تبادر:

از ابر رجم یابد و از آفتاب مهر　　ز آهن درود بیند و از سنگ انتقام
(همان، ٦٦۳)

بیت در لغز گندم است. واژهٔ «درود» در اینجا به معنی درو کردن است، امّا معنی سلام را نیز به ذهن متبادر می‌سازد (شاعر در این بیت علاوه بر تبادر، از آرایهٔ ایهام تناسب نیز در واژهٔ مهر، بهره برده است).

ج) **تلمیح:**

فی‌الجمله دایه‌ای است مربی بوالبشر　　فی‌القصه دانه‌ای است که ابلیس راست دام
(همان، ص٦٦۳)

پاسخ چیستان، «گندم» است.

در لغز «گیسو» به ظلمات اسکندر و زنجیر حضرت داوود (ع) و تبدیل‌شدن عصای حضرت موسی (ع) به مار، اشاره نموده است.

ظلمات سکندری و یابند　　در سایه ات آب زندگانی
گه معجز صاحب زبوری　　گه مار پیمبر شبانی
(همان، ۳۷۱)

و یا در بیت زیر، شعله‌ور شدنِ آتشِ در حال خاموشی را چنین توصیف کرده است:

سرافیلی در آید دردمد صور　　شود آن کشتگان تیره جانور
(همان، ٦٦۰)

و یا در این بیت، که به حک کردنِ حرز بر انگشتر اشاره دارد:

من مبارک نام شه را بهر دفع این بلا　　بر عقیق دیده بنگارم به الماس بیان
(همان، ۳۳۸)

د) استخدام

سینه پر جوش عشق شیرینی　　لب پر از دود دل چو دلتنگی
(همان، ٦٥۷)

این بیت در لغز شمع سروده شده است. «دود دل» در دو معنی: یکی به معنی آه و دیگری به معنی دود فتیلهٔ شمع به کار رفته است[۱۰].

سرش چو کاس چغانه تنش چو چنبر دف　　از آن زنند چو سازش همیشه بر هر راه
(همان، ٦٥٦)

در بیت فوق که در لغز خرگاه است، «راه» در دو معنی به کار رفته است: یکی راه موسیقی، به اعتبار ساز، و دیگری راه به معنی مسیر[۱۱].

در کنار آید چو دلبر لیک از بس نازکی همچو دلبر می نیاید در کناری یک زمان
(همان، ۳۳۷)

تشبیه در این بیت، با وجه شبه دوگانه یا استخدام در وجه شبه انجام شده است.

هـ) قلب

این آرایه نیز از صناعات پربسامد لغزها و معمّاهای مجد همگر است.

مقلوب این سه حرف به هنگام ضرب و طعن
باشد نصیب سینهٔ بدخواه در قتال
(همان، ۲۹۳)

بیت در مدح سعدبن ابوبکر زنگی است. مقلوب کلمهٔ سعد، دعس است که به صورت دعص هم آمده است. دعس در لغت‌نامهٔ دهخدا «به نیزه زدن کسی را» و «به قتل رسانیدن» معنا شده است (لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل کلمه).

قلب روزی به لفظ تازی وز چهره به رنگ قلب کانی
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ۳۷۱)

دربارهٔ «موی» که قلب «یوم» است، سروده شده است.

و) مطابقه، تضاد، پارادوکس

در ساختار پارادوکس، آرایهٔ تضاد عامل اصلی است به این جهت، فراوانی تضاد در لغزها و چیستان‌ها امری بدیهی است. از میان نمونه‌های فراوان این آرایه، برخی را ذکر می‌کنیم.

ترجمان راز دل باشد که دیده است ای عجب
ترجمان بی حدیث و رازدار بی زبان
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ۳۳٦)

این بیت مربوط به لغز «اشک» است.

صـــیـاد نـه ای و دل شـــکـاری شـــمشـــیـر نـه ای و ســـر فشـــانـی...
گـر دل دزدی چـرا بـه صـــورت هـــنـدوی ســـیـاه پـاســـبـانـی
(همان، ۳۷۱)

گـاه صِـــبی[1] و گاه نموســـت خوش لقا روز شـــباب و روز مشـــیب اســـت نیکنام
هرچند هست خرد، بزرگ است و با بها محبوب اهـل و جاهل و مقبول خاص و عام
(همان، ٦٦٢)

ترجمان راز دل باشـد که دیده اسـت ای عجب تـرجـمـان بی حـدیـث و رازداری بی زبـان
(همان، ۳۳٦)

آتشـــی کز آب زادی کی توانم کشـــتنش چشـــمـه ای کز خـانه خیزد چون کنم تدبیر آن
(همان، ۳۳۸)

اصـــل او از فرع جان و دل ولیک از غمزه هاش گاه از او دل در خروش و گاه از او جان در فغان
(همان، ۳۳۷)

که علاوه بر تضاد، از آرایه‌های طرد و عکس و مراعات النظیر نیز بهره برده است.

بـا بـزم تـو لیـل یوم عیش اســـت بـاقـی بـاشـــد جـهـان فـانـی
(همان، ۳۷۱)

ز) حسن تعلیل

«این صنعت در اصطلاح، چنان است که متکلّم کلامی را مدّعای خود سازد و برای تأکید معنی آن، اقامت دلیل کند بر آن مدّعا، و به اعتباری لطیف علّتی مناسب که مشتمل باشد بر دقتی ذکر کند» (واعظ کاشفی،۱۳٦۹، ۱٤۰).

به عبارتی ساده‌تر، آنکه شاعر برای مطلب مورد نظر خود علّتی ادبی و ذوقی بیان می کند که مطابق با واقع نیست ولی به کمک استدلال، میان دو موضوع ناهمگون شباهت‌هایی را پیدا می‌کند که موجب لطف و رونق کلام می‌شود. مانند:

چیست نامی بلند همچو سپهر　　کز حروفش چهار ارکان خاست
... به حساب جمل چو بشماری　　درج چرخ از او توانی یافت
عدد اوست روز سال تمام　　زان چو چرخ و زمانه کامرواست
(مجد همگر،۱۳۷۵، ٦۵۹)

که نام مورد نظر مجد همگر در این لغز تلفیقی واژهٔ «رفیع» است و شاعر برابربودن تعداد روزهای سال با ارزش عددی نام ممدوح را علّت کامروا بودن وی دانسته است. همچنین بیت زیر:

گاه لعل از رنگ او تابنده در کوه بدخش　　گاه دُرّ از لطف او شرمنده در بحر عمان
(همان، ۳۳٦)

که در لغز «اشک» سروده شده و شاعر سرخی لعل بدخشی را ناشی از همرنگ بودن با اشک خونین دانسته است.همچنین شفافیت درّ را نیز به علّت همرنگی با عرق شرم از لطافت اشک پنداشته است

ح) تصحیف

«تصحیف، در لغت، خواندن و نوشتن صحیفه باشد به خطا و در اصطلاح آن است که صور الفاظ را نگاه دارند و نقاط و حرکات را تغییر دهند» (واعظ کاشفی،۱۳٦۹، ۱٤۵).

تصحیف نام اوست که در ماورای نهر　　دارد در این جهان ز بهشت برین مثال
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ۲۹۳)

جواب معمّای این بیت کلمهٔ (سُغد) است. «ایالت سغد شامل سرزمین خرّم و حاصلخیزی است که میان رود جیحون و سیحون واقع گردیده و بزرگ‌ترین شهرهای آن سمرقند و بخارا بوده است.

ز لطف شـامل تو التماس من چیزی است کـه از دو نـام دو چیز اســـت رفته در افواه
نخسـت لفظش از اسماء دشمن تو یکی دوم مصـــحّف آن کاو خورد به جای گیاه...
(همان، ٦٥٦)

شـاعر در این قطعهٔ معمّایی از ممدوح تقاضـای «خرگاه» کرده است. با تقسیم کلمه به دو جزء «خر» و «گاه» جزء اول را از اسـماء دشـمن ممدوح برشمرده و جزء دیگر را با تبدیل «گ» به «ک» (تصحیف) خوراک همان دشمن دانسته است.

ط) اعنات

«... در اصـطلاح، عبارت اسـت از آن که شـاعر، برای زینت کلام، ملتزم چیزی شـود که براو واجب نباشـد... و انواع او منحصر در دو قسم است: قسم اوّل آن که شاعر، پیش از حرف روی یـا ردف حرفی التزام کند...؛ قســـم دوّم آن که ایراد لفظی یا زیادت، در هر بیتی التزام کند» (واعظ کاشفی،۱۳٦۹، ۱۰۲).

مجد نوع دوم اعنات (تکرار کلمه) را در لغز و معمّا به وفور به کار گرفته است. در چهار بیت اول لغز گیسـو، کلمهٔ « باد» و در همهٔ مصراع‌های پنج بیت بعد، واژهٔ «گه» را تکرار کرده است.

ای آنـکـه چـو بـاد نـاتـوانـی بـا بـاد بـه بـوی هـم عـنـانـی...
گـه در پـی ســـرو پـایـمـالـی گـه بـر ســـر لـالـه ســـایـبـانـی...
(دیوان، ۳۷۱)

همچنین در چهار بیت متوالی از لغز «اشـک»، واژه‌های «دل» و« جان» را التزام کرده است (دیوان، ۳۳۷-۳۳٦).

ی) ایهام

هست **مردم‌زاده** و از اصل پاک است ای دریغ
گر به خونریزی و غمّازی نبودی داستان
(دیوان، ۳۳۷)

این بیت در لغز «اشک» سروده شده شده و ایهام آن در ترکیب «مردم‌زاده» نهفته است. که یکی به معنی زادهٔ آدمی و دیگری در معنی مردمک چشم آمده است.

۲-٤-٦- استفاده از علوم مختلف

الف) علم نجوم

اصطلاحات نجومی و احکام آنها و تأثیری که پیشینیان برای سیّارات مختلف قائل بوده‌اند، در موارد فراوان در شعر مجد همگر تجلّی یافته است. مجد بویژه در قصاید مدحی این فرصت را یافته تا از اصطلاحات مربوط به علم نجوم بهره ببرد. در دیگر قالب‌ها نیز از به کار گرفتن این اصلاحات برکنار نمانده است.

رود به راه سفر چهار سو چو پیکر نعش گه نزول نماید به سان خرمن ماه
چو شد ز هیئت نعشی به پیکر بدری بنات چون ماه آنجا کنند خلوتگاه
(همان، ٦٥٦)

این دو بیت دربارهٔ خرگاه یا خیمه سروده شده و شاعر اصطلاحات نجومی بنات‌النعش، بدر و ماه را در آن به کار برده است. هنگام نزول قافله آن‌گاه که خیمه برپا می‌شود، خرگاه شکل ماه در حالت بدر را به خود می‌گیرد و هنگام کوچ زمانی که آن را تا کرده و روی حیوان گذاشته‌اند و پیادگان قافله به دنبال آن در حرکت‌اند، صورت فلکی بنات‌النعش در ذهن مجسم می‌شود. مجد در اینجا صنعت تبادر را نیز برای واژهٔ بنات (دختران در خیمه نشسته) به کار گرفته است.

چار از آن هست یکی جامه دیبای نفیس کـه مـهـیـن هـمـه افلـاک بود همنـامش
(همان، ٦٥٨)

بیت در معمّای «سلطان» سروده شده است و اشاره به فلک اطلس دارد که هر چهار حرف آن در واژهٔ سلطان به کار رفته است.

ب) موسیقی

سرش چو **کاس چغانه** تنش چو **چنبر دف** از آن زنند چو **ســـازش** همیشـــه بر هر **راه**
(همان، ٦٥٦)

که در لغز خرگاه سـروده شـده و از اصطلاحات علم موسیقی «کاسهٔ چغانه»، «دایرهٔ دف»، «ساز» و «راه» در آن بهره برده شده است. افزون بر این، آرایه استخدام نیز دارد که ذیل صنعت استخدام در این مقاله به آن اشاره شده است.

۲-٤-۷- تاریخواژه‌ها[۱۲] (= مادّه‌تاریخ)

دربارهٔ مادّه‌تاریخ تعاریف گوناگونی ارائه شـده است که بیشتر آنها حالت توصیف دارند و تعریف جـامعی به نظر نمی‌آیند ولی از تلفیق آنها و با در نظر گرفتن جوانب مختلفِ موضـوع، می‌توان به چنین تعریفی دسـت یافت: «بیان زمان وقوع حوادث و پیشامدهای مهم و جـالـب توجّـه و قـابل ضـــبط اعمّ از حوادث طبیعی مانند ســـیل، زلزله و... یا رویدادهای سـیاسـی و اجتماعی همچون جنگ، صـلح، فتح یا شـکست، تولد، ازدواج، فوت یا جلوس پادشـاه و... یا رخدادهای مهمّ ادبی همانند تألیف کتاب، احوال شخصی شـاعر ونویسـنده و... یا دیگر رویدادها شـامل احداث سـاختمان دانشـگاه، مدرسـه، بیمارســتان، پل و... در قالب حروف، واژه‌ها و عبارات با معنا یا بی‌معنا که بیشـــتر به صورت نظم و به ندرت به صوررت نثر ادا می‌شود»[۱۳].

مادّه‌تاریخ‌های منظوم، گذشـته از آنکه در بسـیاری از موارد دارای ارزش‌های خاص هنری و ادبی و زبانی هســـتند، در تمام موارد ارزش تاریخی دارند (دادبه،۱۳۹٤، ۵۹).

اینگونه ارزش‌ها سبب شده است تا مادّه‌تاریخ‌سرایی مورد توجّه بسیاری از شاعران در ادوار مختلف شعر فارسی بویژه در قرن‌های هفتم تا دهم قرار گیرد.

مادّه‌تاریخ‌های منظوم بر دو نوع سروده شده‌اند:

۱) دسته‌ای که در آنها تاریخ مورد نظر با عدد بیان شده و گاهی علاوه بر ذکر سال، حتی روز و ماه آن واقعه نیز آمده است.

۲) دسته‌ای دیگر که شاعر تاریخ مورد نظر خود را به حساب ابجد بیان کرده که آن نیز به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) در ذکر تاریخ به جای عدد از حروف ابجدی استفاده شده است.

ب) کلمه یا عبارت یا جمله‌ای بیان شده که با اعمال ریاضی ویژه‌ای از جمله جمع حروف و... می‌توان تاریخ مورد نظر را محاسبه کرد (صفا، ۱۳۷۳، ۳٤۳).

تاریخ‌های موجود در دیوان مجد، یا با عدد ، یا با حروف ابجد به صورت منقطع بیان شده‌اند؛ از جمله:

– زمان اتمام استنساخ قابوسنامه را چنین آورده است:

بـه روز **بیست و هفتم** ز **ماه ذی‌قعده** به سال **ششصد و هفتاد و سه** به خطهٔ جی...

(مجد همگر،۱۳۷۵، ٦٤۳)

– یا در بیان تاریخ کتابت «کلیله و دمنه» برای امام محمد کیشی، نیز چنین سروده است:

به سال **ششصد و هفتاد و سه** به خطهٔ جی که شد تهی ز بد اندیشی و جفاکیشی...

(همان، ٦٤۹)

– در مرثیه‌ای که در قالب ترکیب بند در سوگ خواجه نصیرالدّین طوسی سروده، درگذشت او را روز دوّم ماه ذی‌الحجه سال ٦۷۲ بیان کرده است:

به روز **نه** شده طی **بی** ز ماه **حجه** تمام به سال هجره **خی** و **عین** و **بی** به دار سلام

(همان ، ۵۱۰)

تاریخ داوری معروف خود دربارهٔ شعر انوری و ظهیر را چنین آورده است:

زاد این نتیجه نیم‌شب از آخر رجب در **خی** و **عین** و **دال** ز هجر پیمبری

(همان ، ٦٥٣)

۳- نتیجه

چون طرح معمّا مستلزم دانستن و به کار گرفتن دانش‌های خاص است، گرچه هنوز در قرن هفتم معمّاگویی رواج چندانی نداشته است، ولی در دیوان مجد همگر شاهد تعدادی معمّا هستیم که در دوره‌های بعد به اوج خود رسیده و بسیاری از شاعران و نویسندگان قرن‌های نهم و دهم همچون: شرف‌الدّین علی یزدی، قاضی میرحسین میبدی، محمّدامین یزدی، محمّدامین وقاری و ... را به خود مشغول داشته است.

معمّا و لغزهایی که مجد به آنها پرداخته در زمینه‌های: مدح، حسن طلب و مسائل تعلیمی و حتّی طنز بوده است. مجد همگر، موضوع‌های متنوّعی را در انواع قالب‌های شعری مطرح کرده و با به کارگیری انواع صناعات ادبی و شگردهای معمّاپردازی و... بر غنای محتوای لغزها و معمّاها افزوده، و با استفاده از حروف ابجد و معمّاهای لفظ محور و تلفیق معمّا و لغز توانسته است مبدع سبکی باشد که در قرون بعد توجّه شاعران زیادی را به خود معطوف دارد. در هیچ یک از تاریخ‌سروده‌ها(= مادّه‌تاریخ‌ها)ی وی، مادّه‌تاریخ معمّایی مشاهده نمی شود. این امر بیانگر آن است که در قرن هفتم سرودن مادّه‌تاریخ معمّایی، آن‌گونه که در قرون بعد توجّه برخی از شاعران را به خود جلب کرده، رایج نبوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- ازجمله: عبدالقادر ابرقوهی (یزدی)، شاعر یزدی قرن هفتم، (نفیسی،۱۳٤٤،ج۱،ص۱۸۱) این چیستانِ سرودهٔ خود را معمّا نامیده است:

چیست آن مار که دو سر دارد　　از دو سوراخ سر به در دارد
هر که بگشاید این معمّا را　　دانم از عاشقی خبر دارد
(جاجرمی،۱۳۵۰، ۹۳٤)

و یا مجد همگر این معمّای در قالب رباعی را لغز نامیده است:

بشنو لغزی که سخت موزون باشد　　کلی که به جزء در بود چون باشد
دیدیم بسی تون که به گرمابه بود　　گرمابه ندیدیم که در تون باشد
(مجد همگر، ۱۳۷۵، ۷۲۹)

۲- نام دیگر آن عموماً چیستان است و ما به کاربرد نام لغز بسنده می‌کنیم.

۳- مانند:

بگو آن چیست از انواع بنشن　　که فسفر دارد و سولفور و آهن
گهی در آش و گاهی در برنج است　　گهی تنها و با یک ذره روغن
(پاسخ: عدس)　　(ذوالفقاری،۱۳۹۲، ۱۰۳)

٤- دو بیت بازمانده از ابوالعلای شوشتری را از قدیم‌ترین معمّاهای فارسی می توان دانست:

تیری و کمانی و یکی نقش نشانه　　بنگار و بپیوند به سوفار یکی تیر
نام بت من بازشناسی به تمامی　　آن بت که به خوبیش قرین نیست به کشمیر
(نفیسی، ۱۳۹۰، ج۲، ۳٦)

۵-

سال هشتاد بد و ششصد و شش　　هفده بگذشته بد ز ماه صفر
که شد از اصفهان به دار بقا　　منبع فضل مجد دین همگر
(جاجرمی، ۱۳۵۰، ج۲، ۸۳۷)

٦- دیوان چاپ شدهٔ کنونی مجد، به ترتیب بسامد ابیات، در بردارندهٔ قالب‌های شعری قصیده، قطعه، رباعی، غزل و ترکیب‌بند است. امّا از دیگر قالب‌ها مانند مثنوی و ... خبری نیست. بیشترین قالب شعری وی قصیده است که محتوای آنها عمدتاً مدح است.

۷- خواجه عطا ملک علاءالدّین ابن بهاءالدّین محمّد ابن شمس‌الدّین محمّد جوینی (٦٨١-٦٢٣ق.) برادر کوچک‌تر شمس‌الدّین صاحب دیوان جوینی از مورّخان و نویسندگان قرن هفتم (نویسندهٔ تاریخ جهانگشا) که مدّتی حکمرانی ایالت بغداد به وی سپرده شده بوده است (نفیسی، ١٣٤٤، ١٣٦).

مجد همگر چند قصیده در مدح و یک رباعی در رثای وی سروده است.

۸- انوری نیز در قطعه‌ای می گوید: پیغمبر اکرم (ص) را به خواب دیدم که خطبه می خواند و هر جملهٔ آن با «ای صاحبقران» شروع می‌شد. عدد حروف «ای صاحبقران» معادل «سلطان سنجر» (=٤٦٣) است.

گفت بر سلطان دین سنجر که از روی حساب عقد ای صاحبقران چون عقد سلطان سنجر است

(انوری، ١٣٧٦، ٥٢١)

همچنین در قطعهٔ دیگری عدد کلمهٔ سنجر را با عدد (اولی الامر=۳۱۳) یکسان دانسته است. (البته حرف «و» را ـ که قرائت نمی‌شود ـ نباید به حساب آورد).

شو اولی الامر بخوان پس عدد آن بشناس به حساب جمل و مبلغ آن نیک بدان

(انوری، ١٣٧٦، ٦٢٠)

- محمّدامین یزدی نیز در کتاب «تجلّیات عبّاسیه» بر آن است تا از طریق علم اعداد و حساب جمّل، دلالت آیهٔ شریفهٔ «اولی‌الامر» را به طور عام برای دودمان صفوی و به طور خاص در مورد شاه عباس انطباق دهد.

۹- این ترکیب شبیه به دیدگاه شکلوفسکی دربارهٔ شعر است که آن را «رستاخیز کلمات» می‌داند.

۱۰- یادآور بیت معروف مناظرهٔ شمع و پروانه از بوستان سعدی است:

چو شیرینی از من به در می‌رود چو فرهادم آتش به سر می رود

۱۱- که آرایه استخدام نیز دارد و یادآور این بیت سعدی است:

شـــنیـدم کـه جشـــنی ملوکـانـه ســـاخـت چـو چـنـگ انـدر آن بـزم خـلقی نواخـت

۱۲- ترکیب پیشنهادی نگارنده به جای مادّه‌تاریخ.

۱۳- گرچه بیشـتر مادّه‌تاریخ‌ها در یک مصراع یا یک بیت بیان شده‌اند، امّا در دیوان محمّدامین وقاری‌یزدی مادّه‌تاریخ منثور نیز وجود دارد (وقاری‌یزدی، بی تا، نسخهٔخطی، برگ ۱۹۳).

* مقالهٔ حاضـر مستخرج از رسالهٔ نویسنده، به راهنمایی استاد فقید گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه یزد، شادروان استاد محمّدعلی صادقیان، است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابویی مهریزی، محمّدرضـا (۱۳۹۱)، تاریخ فرهنگی یزد در روزگار شاه عباس ثانی و ...، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار.

۲. امام اهوازی، محمّدعلی (۱۳۷۹)، چیســـتان نامهٔ دزفولی (مقدمه، علی بلوکباشـــی)، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

۳. انوری، اوحدالدّین محمّدبن محمّد (۱۳۷٦)، دیوان، با مقدّمه ســـعید نفیســـی، تهران، انتشارات نگاه.

٤. براون، ادوارد (۱۳٦۷)، تاریخ ادبیّات ایران از فردوســـی تا ســـعدی، ترجمهٔ فتح‌الله مجتبایی، تهران، انتشارات مروارید.

۵. تفضـلی، احمد (۱۳۷٦)، تاریخ ادبیّات ایران پیش از اسـلام، به کوشـش ژاله آموزگار، تهران، انتشارات سخن.

٦. جاجرمی، محمّدبن بدر (۱۳۵۰)، مونس‌الاحرار فی دقائق‌الاشـعار، به اهتمام میرصـالح طبیبی، تهران، انجمن آثار ملی.

۷. جـامی، نورالـدّین عبـدالرّحمـان، (۱۳٦۱)، حلیـة حلل، به اهتمام نجیب مایل هروی، مشهد، نشر نوید.

۸. داد، سیما (۱۳۸۰)، فرهنگ اصلاحات ادبی، چ٤، تهران، انتشارات مروارید.
۹. دانش پژوه، منوچهر (۱۳۸۰)، تفنّن ادبی در شعر فارسی، تهران، انتشارات طهوری.
۱۰. رازی، شمس‌الدّین محمّدبن قیس (۱۳٦۰)، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، تصحیح محمّد قزوینی، چ۳، تهران، کتابفروشی زوار.
۱۱. رستگارفسایی، منصور (۱۳۸۰)، انواع شعر فارسی، چ۲، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
۱۲. صدری، مهدی (۱۳۷۸)، حساب جمّل در شعر فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. غلامرضایی، محمّد (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعرپارسی، تهران، نشر جامی.
۱٤. لسترینج، گای (۱۳۹۳)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱٥. مایل هروی، نجیب (۱۳٦۰)، صور ابهام در شعر فارسی، مشهد، کتابفروشی زوار مشهد.
۱٦. محجوب، محمّدجعفر (بی تا)، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوس و جامی.
۱۷. مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳٦٤)، شعر وادب فارسی، چ۲، تهران، انتشارات زرین.
۱۸. ـــــــــــــــ (۱۳٥۲)، تحوّل شعر فارسی، تهران،کتابخانه طهوری.
۱۹. میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی(ذوالقدر) (۱۳۷۱)، واژه‌نامهٔ هنر داستان‌نویسی، تهران، کتاب مهناز.
۲۰. نصرآبادی، محمّدطاهر (۱۳۷۹)، تذکره نصرآبادی، به کوشش احمد محقق، یزد، دانشگاه یزد.
۲۱. نفیسی، سعید (۱۳٤٤)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، کتاب‌فروشی فروغی.

۲۲. ـــــــــــــــ (۱۳۹۰)، مقالات سعید نفیسی، به کوشش کریم اصفهانیان و محمّدرسول دریاگشت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۲۳. واصفی، زین‌الدین‌محمود (۱۳٤۹)، بدائع‌الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲٤. وقاری طبسی یزدی، محمّدامین (بی تا)، دیوان، نسخه خطّی، محفوظ در کتابخانهٔ ملّی ملک، به شمارهٔ ۵۲۲۳.
۲۵. ـــــــــــــــ (۱۳۸٤)، گلدستهٔ اندیشه، به کوشش محمّدرضا ابویی‌مهریزی، یزد، اندیشمندان یزد.
۲٦. هاشمی‌فشارکی، سیّدعلیرضا (۱۳۹۲)، چیستان، مقبول دیروز، مغفول امروز، چ۲، تهران، سروش.
۲۷. همگر، مجدالدّین (۱۳۷۵)، دیوان، به کوشش احمد کرمی، انتشارات ما.
۲۸. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱)، یادداشت‌هایی در زمینهٔفرهنگ و تاریخ، تهران، انتشارات سخن.

ب) مقاله‌ها

۱. استفانوا، آنا (۱۳۸۷)، «چیستان‌ها به عنوان یک پدیده روان‌شناختی در فولکلور»، ترجمهٔ رضا خاشعی، فصلنامهٔ نجوای فرهنگ، سال سوم، شماره ۷، صص ۱٦۰-۱۵۱.
۲. باباصفری، علی‌اصغر، خدادادیان، پروین ضیا (۱۳۹۷)، «بررسی سبک‌شناسی محتوایی و ساختار معمّا، لغز و چیستان در دیوان عثمان مختاری»، فصلنامه تخصّصی سبک‌شناسی نظم و نثرفارسی (بهار ادب)، سال یازدهم، شماره ٤۰، صص۱۰٦ـ۸۷.
۳. دادبه، اصغر (۱۳۹٤)، «ادبیّات ایران در عصر صفویان»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۱٦، صص۱۰۹ـ۱.

٤. _____ (١٣٩٤)، «سیر بلاغت و دانش‌های بلاغی در ایران»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج١٥، صص٧٩ـ٤٣.

٥. ذوالفقاری، حسن (١٣٩٢)، «ریخت‌شناسی چیستان‌های منظوم محلی»، دو فصلنامهٔ فرهنگ و ادبیّات عامه، دورهٔ ١، شمارهٔ ١، صص ١١٨-٩٣.

٦. سیدغراب، علی‌اصغر (١٣٧٩)، «سیر تحوّل و کاربندی چیستان در شعر فارسی»، فصلنامهٔ نشر دانش، شماره٩٣، صص١٦-٧.

٧. عباس‌پور، هومن (١٣٧٦)، «مادّه تاریخ»، فرهنگنامهٔ ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،صص١٢١٩ـ١٢١٧.

٨. کرمی، محمّدحسین، روح الله خادمی (١٣٩١)، «بررسی سبک شعر مجد همگر شیرازی از دیدگاه مسایل ادبی»، فصلنامه تخصّصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال پنجم، شماره١٧، صص ٢٧٠ـ٢٥٥.

٩. مسجدی‌اصفهانی، حسین (١٣٩٦)، «تاریخ در ماده تاریخ بر اساس نظریه رمزگردانی»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال نهم، شماره ٣٢، صص ١٥٧-١١٩.

١٠. مقدسی، مهناز (١٣٧٦)، «لغز»، فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ١٢٤١-١٢١٣.

١١. _____ (١٣٧٦)، «معمّا»، فرهنگنامهٔ ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ١٢٥٨-١٢٥٦.

١٢. میر انصاری، علی (١٣٩٤)، «ادبیّات ایران از مغول تا صفویه»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج١٥، صص٧٣٤ـ٦٩٥.

۱۳. ویند فوهر، گ (۱۳۸۹)، «معمّا»، تاریخ ادبیّات فارسی، زیر نظر احسان یار شاطر، تهران، انتشارات سخن، صص ۳۸٤ـ۳٦۳.